

ماجرای گردش علمی من و لانا

نویسنده: ریک هنینگفیلد

مترجم: سیده فاطمه معزی



اپلیکیشن / وب سایت / کانال دانش یاب آتیه

سایت بزرگ دانش یاب آتیه

www.hsa-pro.ir

دانلود اپلیکیشن از بازار/مایکت و لینک مستقیم

<https://www.hsa-pro.ir/%d8%af%d8%a7%d9%86%d9%84%d9%88%d8%af-%d8%a7%d9%be%d9%84%db%8c%da%a9%db%8c%d8%b4%d9%86/>

کانال دیوار علمی و رفع اشکال

<https://t.me/hsapro>



دیوار علمی و رفع اشکال

مرکز دانلود نمونه سوالات/پروژه های آماده

مرکز برگزاری آزمون مدرسه/کنکور/زبان انگلیسی

معلم/مشاور تحصیلی آنلاین

مرکز دانلود کتاب / جزوه

برگزاری دوره های آموزشی

رزومه ساز آنلاین فارسی و انگلیسی رایگان

کاربردی های مهندسی

"یا خالق کل شیء"

"الهم عجل لولیک الفرج"

این کتاب کوچک، سفر هیجان انگیزی است به قلب مزرعه حیوانات.



تقدیم به کودکان کنجکاو و دوستدار محیط زیست!!!

فصل ۱: گردش علمی

اسم من لاندین است و امروز برای رفتن به مدرسه خیلی هیجان زده هستم چون قرار است به گردش علمی برویم، یک سفر کوتاه یک روزه!

خانم بولجر معلم مان، به ما گفته که ما به یک مزرعه پرورش حیوانات خواهیم رفت و چون هرگز از نزدیک یک مزرعه واقعی ندیده ام، خیلی خوشحالم. آنجا می خواهیم با حیوانات مزرعه آشنا شویم و در مورد میان وعده اصلی مان، همان شیر را می گویم، بیاموزیم که چگونه تولید می شود. در حال حرکت به سمت مزرعه بودیم، که از خانم بولجر پرسیدم: "ما در مزرعه چه کاری قرار است انجام دهیم؟" خانم بولجر پاسخ داد: "باید ببینیم کشاورز فرانک چه برنامه ای برای ما دارد، من مطمئن هستم که ما حیوانات زیادی خواهیم دید، لاندین جان". او می دانست که من حیوانات را دوست دارم و هیجانم را درک می کرد!



فصل ۲: تغییر برنامه ها

از اتوبوس پیاده شدیم و کشاورز فرانک را ندیدیم. ما به داخل انبار رفتیم، کشاورز فرانک با خودکار و دفتری مشغول نوشتن بود، البته یک گاو و یک نفر دیگر که روپوش سفید پزشکی پوشیده بود، نیز آنجا بودند.

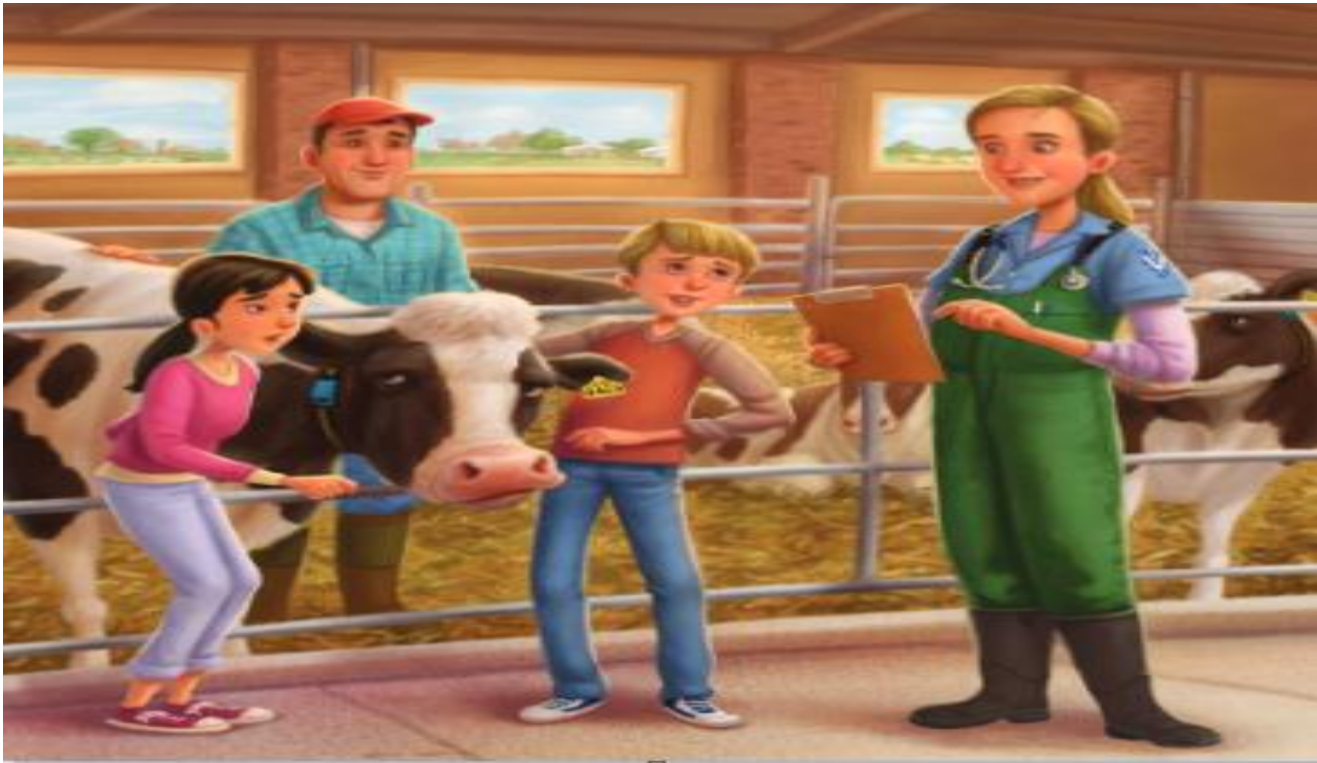
"اوه، سلام به همه! بیایید اینجا! من از شما می خواهم که با دامپزشک ما آشنا شوید." دامپزشک گفت: "سلام، من دکتر آیلا هستم" کشاورز فرانک با اظهار تاسف گفت: "خب، امروز طبق برنامه قبلی مان پیش نمی رود، دکتر آیلا به اینجا آمده، تا تشخیص دهد این حیوان چه مشکلی دارد؟ دکتر آیلا گفت: "چه کسی علاقه مند است در تشخیص بیماری این حیوان به ما کمک کند؟" من سریع دستم را بالا بردم و دوستم لنا نیز همینطور. بقیه همکلاسی ها با تردید به خانم بولجر نگاه می کردند. خانم بولجر گفت: "لاندين و لنا حیوانات را خیلی دوست دارند. من فکر می کنم آنها از کمک کردن به شما لذت خواهند برد و چیزهای زیادی یاد می گیرند! من، لاندين و لنا را به شما می سپارم و اگر اجازه دهید با بقیه بچه ها در اتاق کوچکتان، کلاس امروزمان را برگزار کنیم. کشاورز فرانک موافقت کرد. در حالی که خانم معلم و بچه ها به سمت اتاق می رفتند، من و لنا با شادی هوا پریدیم.



فصل ۳: دامپزشک کیست؟

دکتر آیلا گفت: "بسیار خوب، ما شروع به تشخیص بیماری خواهیم کرد". لانا از دکتر پرسید: "حالا که شما اینجا هستید، چه کسی به بیماران مطب شما، رسیدگی می کند؟"

دکتر آیلا لبخندی زد و گفت: "من آن پزشکی که تو فکر می کنی نیستم. من پزشک حیوانات هستم. همه بیماران من حیوان هستند مثل گاو، گوسفند، اسب، البته من دامپزشک حیوانات بزرگ هستم". من پرسیدم: "پس چرا بهتون میگن دکتر؟". دکتر آیلا پاسخ داد: "چون من در زمینه اطلاعات پزشکی آموزش دیده ام، مشابه پزشک انسان ها، اما دانش من مختص بیماری و درمان حیوانات است. پرسیدم حالا چه اتفاقی برای این گاو افتاده؟"، دکتر آیلا در حالی که به سمت گاو می رفت گفت: "این معمایی است که من اینجا هستم تا آن را حل کنم". نگاهی به گاو انداخت و نگاهی به ما و گفت: "شما دوتا چطور می توانید به من کمک می کنید تا معما حل شود؟"



فصل ۴: پرسش

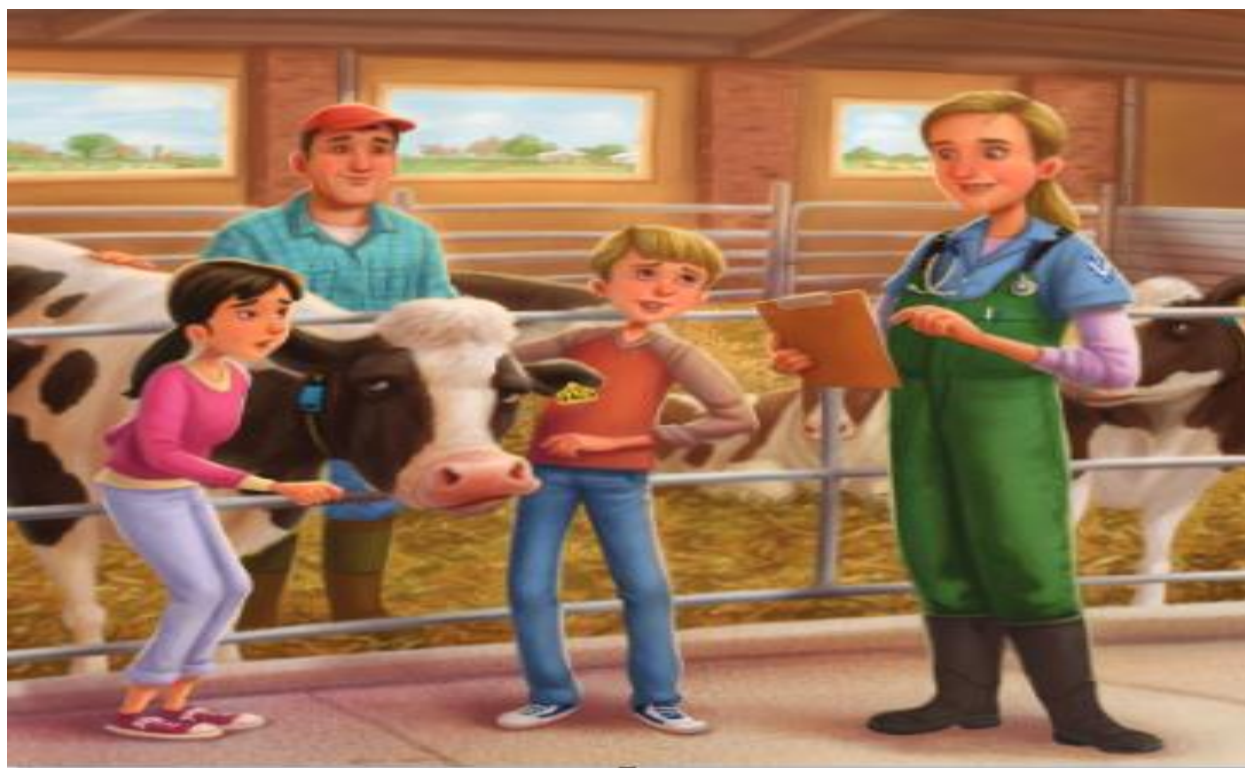
دکتر آیلا ادامه داد: «بر خلاف انسان‌ها، من نمی‌توانم از گاو پیرسم چه مشکلی دارد یا در کجای بدنش احساس درد دارد. بنابراین برای بدست آوردن اطلاعاتی که نیاز دارم، باید تحقیقات زیادی انجام دهم تا مشکل و بیماری حیوان را متوجه شوم. هر وقت در هر مزرعه ای حاضر می‌شوم، اولین کار من این است که از کشاورز می‌پرسم چه چیزی باعث شده که از من بخواهی که در مزرعه تو باشم و حالات غیرمعمول حیوان تو چیست، درواقع کارم را با پرسیدن سوالاتی از کشاورز شروع می‌کنم. لنا به کشاورز فرانک نگاه کرد و پرسید: "در مورد این گاو چه چیزی متوجه شدید که باعث شد از دکتر آیلا بخواهید که اینجا باشد؟"

کشاورز فرانک گفت، "اولین علامتی که متوجه شدم".... من گفتم "علائم چیست؟" دکتر آیلا گفت: "یک علامت، نشانه غیرمعمولی است که ما گاهی اوقات با آن روبه رو می‌شویم و در حال سلامتی این نشانه وجود ندارد؛ مثلاً اگر شما مریض باشید و مادرتان دستش را روی پیشانی شما بگذارد و حس کند که داغ است این نشانه ای از بیماری است. من پاسخ دادم: "متوجه شدم". کشاورز فرانک به صحبت ادامه داد و دکتر آیلا یادداشت‌هایی در مورد آن نوشت. "اولین علامت این است که گاو غذا نمی‌خورد" لنا پرسید: "از کی غذا نخورده؟"

کشاورز فرانک به قلابه ای که گردن گاو بسته بود اشاره کرد گردنش را گرفت و گفت: «این چیزی است که در واقع میزان غذای او را اندازه گیری می‌کند و اطلاعاتی را جمع آوری می‌کند و از طریق اینترنت و رایانه، این اطلاعات قابل نمایش است. من با تعجب زیاد گفتم: "اوه، مزرعه شما اینترنت و رایانه دارد مثل خانه و مدرسه ما؟" کشاورز فرانک گفت: مزرعه ما کامپیوتری دارد که به برنامه تنظیم شده خاصی مجهز است تا داده‌ها را از حیوان بگیرد و تجزیه و تحلیل کرده و در صورت مشکل، پیام‌هایی را برای من در تلفنم ارسال می‌شود. وقتی دیشب این گاو را دوشیدم متوجه شدم او آشفته است. امروز صبح نموداری را از وضعیت گاو دیدم که نشان می‌دهد خوب غذا نخورده و آن نمودار را با گوشی خود به ما نشان داد. گفتم: «عجب، چه قدر باحال و مدرن!!!» لنا پرید وسط حرفم و گفت: "دیشب آشفته بوده، غذایی نخورده، خوب، چیز دیگری هم متوجه شده‌اید؟" دکتر آیلا لبخندی زد و گفت: «سوال عالی لنا». بله، امروز صبح که او را دوشیدم، میزان تولید معمول شیرش بسیار کمتر شده و همانطور که به دکتر آیلا نگاه می‌کرد گفت: "شما هم باید او را بشناسید اولین گوساله اش را دو هفته پیش دنیا آورد. فرانک مکثی کرد و گفت: «این‌ها علائم یک بیماری است و این بود که باعث شد با دکتر آیلا تماس بگیرم».

فصل ۵: جمع آوری داده ها

دکتر آیلا گوشی پزشکی اش را در گوش گذاشت و بدن گاو را با آن لمس کرد و بعد نکته هایی نوشت. او گفت: "خوب، بیایید چند آزمایش دیگر انجام دهیم". به سمت اتومبیلش رفت و با جعبه ابزار پزشکی اش برگشت؛ دماسنجی بیرون آورد و دمای بدن گاو را اندازه گرفت و یادداشت کرد. دکتر آیلا، گفت: «اکنون، یک آزمایش دیگر باید انجام دهیم فنجانی بیرون آورد و مقداری پودر سفید رنگ داخل آن ریخت و گفت: لنا، می توانی به من کمک کنی؟ مقداری شیر گاو را بدوش و در فنجان بریز؟". لنا از دکتر پرسید: "من بلد نیستم، چطور بدوشم؟". دکتر آیلا گفت: «اوه، آسان است، بیا اینجا، خودم بهت یاد می دهم". دکتر آیلا به لنا نشان داد که چگونه شیر گاو را بدوشد و مقداری شیر را درون فنجانی که کمی پودر داخلش بود، ریخت ". لاندین، پودر چه رنگی شد؟ "من گفتم: "پودر بنفش شده!". دکتر گفت: " وقتی میزان چربی شیر غیرعادی شود نشانه یک مشکل است که با بنفش شدن پودر یعنی مشکلی در دستگاه گوارش گاو یا معده او وجود دارد.



فصل ۶: تشخیص

دکتر آیلا گفت: "بیایید داده های خود را دوباره بررسی کنیم." لاندین، می توانم نوشته ها را ببینم؟". آن را به دکتر آیلا دادم، و او گفت: «به این نگاه کنید: این گاو اخیرا زایمان کرده، خوب غذا نخورده، تولید شیرش کاهش یافته، میزان چربی شیرش تغییر کرده. این مشکل از معده او است.

کشاورز فرانک گفت: "من هم به همین فکر کردم". من پرسیدم: یعنی چه؟ حالا چه باید بکنیم؟". دکتر آیلا توضیح داد: مشکل این است که بخشی از معده گاو پیچ خورده است مانند پیچ خوردگی در شیلنگ آب. هنگامی که شیلنگ آب پیچ خورده باشد، حرکت آب در آن متوقف می شود؛ در مورد این گاو هم، بخشی از معده پیچ خورده و غذا در دستگاه گوارش او حرکت نمی کند. ما باید این مشکل را اصلاح کنیم تا او بتواند شروع به خوردن و هضم غذا کند". لانا گفت: پس او نمی تواند غذا بخورد؟". کشاورز فرانک گفت: "او نمی خواهد غذا بخورد؛ چون جایی برای غذا در معده پیچ خورده او وجود ندارد".



فصل ۷: رفع مشکل

دکتر آیلا به کشاورز فرانک نگاه کرد و گفت: "ما باید این گاو را جراحی کنیم و هر کاری که لازم است برای بهبود و سلامت او انجام دهیم." لانا با صدای بلند گفت: "عمویم امسال زانویش را جراحی کرده، و اکنون او به حالت عادی برگشته، پس بعد از این جراحی، این گاو نیز به حالت عادی باز می‌گردد و حالش خوب می‌شود!"

دکتر آیلا در حالی که از انبار بیرون می‌رفت تا وسایل جراحی را بیاورد، درست در آن زمان، خانم بولجر، و همه همکلاسی‌های ما وارد انبار شدند. من به خانم بولجر گفتم: "معده این گاو مشکل دارد و نمی‌تواند غذا بخورد!"

خانم بولجر گفت: "وای.... حالا باید چه کار کرد؟. دکتر آیلا در حالی که به داخل انبار برمی‌گشت گفت: "خب در حال حاضر، او نیاز به جراحی فوری دارد و به ما گفت: از اینکه به من کمک کردید که مشکل را تشخیص دهم از شما ممنونم. حالا من و این حیوان را تنها بگذارید تا کار جراحی را انجام دهم، شما می‌توانید در این زمان با خانم معلم و بقیه دوستان تان بروید و از چگونگی دوشیدن گاوها دیدن کنید."




فصل ۸: بازگشت به حالت عادی

بعد از دیدن نحوه شیردوشی، ما دوباره به انبار پیش دکتر آیلا برگشتیم. گاو در آغل ایستاده بود و مقداری یونجه می خورد. پرسیدم: "دکتر آیلا، گاو خوب شد؟" "آره، ما یک عمل جراحی موفقیت آمیز داشتیم! او مشغول غذا خوردن است و این یعنی بهبودی!". خانم بولجر گفت: "این خیلی عالی است، من نگرانش بودم". کشاورز فرانک گفت: "من هم همینطور خیلی نگران بودم، با کمک دکتر آیلا، دامپزشک عزیزمان، و همچنین با کمک لاندین و لنا، این گاو به حالت عادی بازگشت! چند روز دیگر او دوباره به گله خواهد پیوست".



فصل ۹: گفتگو با مادر



در آن شب هنگام شام، مامانم در حالی که برایم یک لیوان شیر می ریخت، پرسید: "که گردش علمی مدرسه چطور بود؟" من سریع گفتم: "من می خواهم کشاورز یا دامپزشک حیوانات بزرگ شوم! من امروز جان یک گاو را نجات دادم.." و همه داستان را برای مادرم با تمام جزئیاتش تعریف کردم. مادرم گفت: "به تو و ایده ات افتخار می کنم، غذای ما از کشاورزی و از پرورش حیواناتی مثل گاو، گوسفند، مرغ و... است. اگر این حیوانات سالم باشند؛ غذای ما هم بهداشتی و سالم خواهد بود. پس حرفه دامپزشکی به اندازه حرفه پزشکی مهم و قابل تقدیر است."

لاندین و لنا به همراه معلم مدرسه و سایر دوستان به هدف گردش علمی به مزرعه کشاورز فرانک رفتند در آنجا با گاو بیماری روبه رو می شوند، لاندین و لنا در کنار دامپزشک آیلا، به روند تشخیص بیماری گاو، پیوسته و دامپزشک به کمک بچه ها متوجه مشکل گاو مزرعه می شود. لطفا با داستان ما همراه باشید.

